

ترک کن این جبر جمع منبکلان
تا خبر یابی از آن جبر چو جان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۸

بالاخره بعد از مدت‌ها تکرار بیت بالا در برنامه توانستم آن را در خودم ببینم و شناسایی کنم، و شناسایی قطعا برابر با آزادیت است. یکی از خصوصیات بارز من ذهنی خودم را به وضوح دیدم و قبول این موضوع البته برایم بسیار سخت بود چون همیشه خودم را عاری از این مسئله می‌دانستم و آن چیزی نبود جز تنبل بودنم. و مولانای جان در بیت زیر بسیار جدی و محکم امر می‌کند که ترک کن زود و به موقع این جبر تنبلیت را تا از جبر حقیقی باخبر شوی:

ترک کن این جبر را که بس تهیست
تا بدانی سرِ سرِ جبر چیست
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۷

و می‌گویند جبر من ذهنی، نوعی جبر هست که بسیار پوچ و خالی و به درد نخور است و تا این جبر را نبینی در درونت، نمی‌توانی از آن خارج شوی و جبر حقیقی را که همان جنس خداوند شدن هست را ببینی! حال باید دانست چه عواملی باعث می‌شود ما در جبر تنبلی من ذهنیمان اسیر بشویم و قدرت اختیارمان را ببینیم و نتوانیم خودمان را از این اسارت رها کنیم. اولین مورد به نظر من پندار کمال داشتن ماست، ما وقتی فکر می‌کنیم کامل هستیم پس لزومی به تلاش و جستجو در درون خودمان نمی‌بینیم و بدون جستجو چطور عیوبمان و حتی خوبی‌هایمان را ببینیم و از آنها باخبر شویم:

علتی بتر ز پندار کمال
نیست اندر جان تو ای دُو دلال
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

مولانا به وضوح می‌گوید بدتر از این عیب در درونمان ما چیزی نداریم، پندار کمال داشتن در راه رشد معنوی بسیار آسیب‌زننده و گمراه‌کننده است و شناسایی پندار کمال در خودمان از سخت‌ترین کارهاست:

از دل و از دیده‌ات بس خون رود
تا ز تو این معجبی بیرون رود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۵

از دل و چشمت آنقدر اشک باید برود تا این درد از وجودت پاک شود که اشاره به سخت بودن شناسایی پندار کمال در درونمان دارد، که البته تکرار ابیات این درد هوشیارانه را برایمان قابل تحمل‌تر می‌کند و سرعت رسیدن به شناسایی را در ما بالا می‌برد:

این امانت در دل و دل حامله‌ست
این نصیحت‌ها مثال قابله‌ست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۱۹

و البته ابیات مولانای جان نقش همان قابله‌ای را دارند که کمک می‌کند به زن حامله که با درد کمتری و سریع‌تر زایمان کند. دومین مورد درباره تنبلی من ذهنی، بی‌مسئولیتی او هست که حاضر نیست خودش را به حساب بیاورد و مسئولیت تمام و کمال زندگی‌اش را بپذیرد و معمولا از سه ابزار برای این کار استفاده می‌کند:

یک: توجیح کردن رفتار
دو: محکوم کردن دیگران
سه: انکار کردن رفتارهایش

و از این سه راه برای گیج و سردرگم کردن ما استفاده می‌کند و نقاب قربانی و بی‌گناه بودن می‌سازد و هر لحظه که ما اختیارمان را به این نقاب دروغین می‌دهیم قطعا ضربه‌ای خواهیم خورد. ابیاتی در رابطه با وجود قدرت اختیار در انسان از دیدگاه مولانای جان:

این که فردا این کنم یا آن کنم
این دلیل اختیار است ای صنم
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۰۲۴

و آن پشیمانی که خوردی ز آن بدی
ز اختیار خویش گشتی مهتدی
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۰۲۵

و در جای دیگر می‌گوید:

گر نبودی اختیار این شرم چیست
وین دریغ و خجلت و آزرم چیست؟
زجر استادان و شاگردان چراست
خاطر از تدبیرها گردان چراست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۱۹ و ۶۲۰

ور تو گویی غافل است از جبر او
ماه حق پنهان شد اندر ابر او
هست این را خوش جواب ار بشنوی
بگذری از کفر و در دین بگروی
حسرت و زاری که بیماری است
وقت بیماری همه بیداری است
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۲۱ الی ۶۲۳

در ایبات بالا به اختیار محض در هوشیاری حضور و نداشتن هیچ اختیاری در من ذهنی اشاره شده است، و مولانای جان بسیار عمیق و تکان دهنده ما را بیدار می کند به قدرت اختیاری که داریم و می گوید اگر تو از گناهی که مرتکب می شوی ناراحت می شوی و دچار عذاب وجدان می شوی این چه معنی دارد؟!
جز اینکه تو اختیار داشتی که هر کاری دلت خواسته را انجام داده ای و الان ناراحتی؟!
پشیمانیست از عملی هست که خودت انجام داده ای!
و در ادامه ایبات بالا می گوید:

آن زمان که می شوی بیمار تو
می کنی از جرم استغفار تو
می نمایم پر تو زشتی گنه
می کنی نیت که باز آیم به ره
عهد و پیمان می کنی که بعد از این
جز که طاعت نبودم کارگزین
پس یقین گشت این که بیماری تو را
می بخشد هوش و بیداری تو را
پس بدان این اصل را ای اصل چو
هر که را درد است او برده است بو
هر که او بیدارتر پردردتر
هر که او آگاه تر رخ زردتر
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۲۴ الی ۶۲۹

و اشاره می کند انسان در من ذهنی اش عموماً هنگام دردمندی و گرفتاری به یاد توبه افتاده و از خدای خود طلب بخشش می کند، در صورتی که انسان به حضور رسیده و آگاه همیشه در حال استغفار و توبه و انابه هست.

به همین جهت آنان که آگاه ترند، تواب ترند پس آنان که پاک ترند، زار و نزار ترند.
به عبارت دیگر آنان که به خدا نزدیک تر و از قدرت الهی برخوردارترند، مختارترند و هر که اختیارش بیشتر است، استغفارش نیز بیشتر است.
در صورتی که در من ذهنی استغفاری وجود ندارد و همیشه خود را پاک و مقدس و مورد ظلم واقع شده می داند و تا مادامی که انسانی خودش را اینطور بداند امکان تغییر مطلقاً برایش وجود ندارد.

و سومین مورد در رابطه با تنبلی در من ذهنی، اینرسی یا همان کاهلی من ذهنی ماست، که بدان معناست که ما در من ذهنی میل به ادامه دادن همان مسیر قبل خودمان را داریم و میلی هم برای تغییر مسیرمان نداریم و در واقعیت انرژی برای تغییر نداریم چون همه انرژی ما صرف همین کش دادن در ذهنمان به هدر رفته است.

در بیت زیر مولانای جان اشاره می کند به همین موضوع پر اهمیت کاهلی من ذهنی، که از ویژگی های بارز انسان کاهل نداشتن شکر و صبر هست و وقتی شکر و صبری نباشد پس خبری از اختیار هم نیست و انسان من ذهنی سخت پای جبر را می گیرد چون تنها این راه را می شناسد:

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر
او همین داند که گیرد پای جبر
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸

و باز در جای دیگر می فرماید:

خوش بود گر کاهلی یک سو نهی
وز همه یاران تو زوتر برجهی
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۹۱۵

در بیت بالا مولانای جان ختم کلام می‌کند و می‌گوید اگر کاهلی را کنار بگذاری حتما می‌توانی از من ذهنیت بیرون ببری و به اصل خدایت خودت زنده شوی:

برجهان تو اسب را تُرکانه زود
که به گوش توست خوب خرگهی
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۹۱۵

و بدان که هوشیاری حضور بسیار تیز و پرنده هست و از هر همانیدگی هم سریع با بالاترین سرعت و هم بسیار دقیق و آگاهانه می‌پرد ما در من ذهنی در کمترین حد سرعت و سیالیت هستیم چون از جنس جسم هستیم و جسم سفت، منجمد هست و سیالیت ندارد. در پایان باید بدانیم پندار کمال داشتن و بی‌مسئولیتی و کاهلی من ذهنی ما را تنبل می‌کند. تنبلی همان بی‌حرکتی و سستی و گم شدن در تاریکی همانیدگی‌هایمان هست و جهیدن از این تنبلی حتما ما را به دیدن خود واقعییمان بسیار نزدیک می‌کند. در مورد جهیدن و پریدن مولانای جان ابیات زیادی دارد تمرکز بر تکرار این ابیات حتما ما را به پرنده‌ای تند و تیز تبدیل می‌کند که با جهیدن از هر همانیدگی به هوشیاری حضور قطعا نزدیک و نزدیک‌تر می‌شویم:

هرچه از وی شادگردی در جهان
از فراق او بیندیش آن زمان
زانچه گشتی شاد بس کس شاد شد
آخر از وی جست و همچون باد شد
از تو هم بجهد تو دل بر وی منه
پیش از آن کو بجهد از وی تو بجه
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۷ الی ۳۶۹۹

با سپاس و تشکر از همراهی شما عزیزان صبا هستیم از اصفهان